

جان زیستنی من...

نویسنده: سونیا رحمت‌نژاد | تاریخ انتشار: 2026/06/06



درد دارد تنِ این خاک.
و جبه‌و جبه، سایه‌ی شوم جنگ،
پُر کرده جانِ این آشیانه را.
ای دیارِ خون‌آلودِ صبورم، برایت می‌تیم!
جانِ زیستنی من،
تو قلبِ تپنده دردهای بی‌پایانی.
دوام بیاور، جانِ دل‌بندم!
آغوشم به اندازه تمام لاله‌های خفته‌ات در آن سو باز است.
خون‌بهای نون‌هالانِ تو را دادیم؛
میلیون‌ها حنجره، هم‌صدا فریادِ آزادی‌ات شدند.
برخیز!

بنوش شرابِ رهایی را، که دُرْدِ دَردت، سهمِ من.
کنارت عاشقانه می‌ایستیم؛
قامت راست کن ای سروِ خوش‌قامت،
دوباره،
ایرانِ کبیر شو...